بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 13/11/1386

بحث ما در تنبیهات بحث مفهوم شرط است ما تنبیه اولی که میخواهیم طرح کنیم که تنبیه سوم شهید صدر است و تنبیه دوم درر مرحوم آشیخ ، این تنبیه هست که در جایی که جزاء شرط ما تعلق بگیرد به یک عامی نحوه مفهوم گیری چگونه است؟ قبل از اینکه وارد اصل این بحث بشویم تذکر این نکته مفید هست که ما در باب مفهوم گاهی اوقات قائل میشویم که ادوات شرط ظهور دارد و در مفهوم بطور عام ظهور عمومی را قائل میشویم ،گاهی اوقات ظهور عمومی را منکر میشویم ظهور جمله شرطیه در مفهوم را به قرائن خاصه قبول میکنیم دراین بحثهایی که درتنبیهات مفهوم شرط قائل میشویم باید این مطلب را توجه بکنیم که آیا این بحثها مبتنی هست بر آن مبنایی که ما در اصل مفهوم شرط انتخاب کردیم یا مبتنی نیست به چه مبنایی ما مفهوم شرط را قائل شدیم این همیشه باید مدّنظر باشد ،مبنای اصلی که در مفهوم شرط ما بهش ملتزم شدیم ، در اینجا این بحث که مفهوم شرط در جایی که جزاء ما متعلقش یک عام باشد به نظر میرسد خیلی تاثیر نداشته باشد آن مبانی اولیه ای که ما در بحث انتخاب کردیم ،حالا آیا جملیه شرطیه ظهور عام دارد یا ظهور خاص دارد به قرینه خاصّی و مبنای ما در این ظهور چی هست خیلی تفاوت ندارد مگر بعضی جاهاش که یک تفاوتهای جزئی دارد که در لابلای این بحث در کلمات آقایون اشاره شده است ولی آن مبانی قبلیی که بیشتر تکیه روی آن بحث هست به نظر میرسد خیلی تفاوت خاصی بین این مبانی نیست حالا بعدا هم اشاره میکنیم .علی ایّ تقدیر مورد بحث ما گاهی اوقات جزاء ما متعلقش یک عام استغراقی است گاهی اوقات عام مجموعی ،یک موقع میگیم إذا جاء زیدٌ فاکرم جمیع العلما به نحوی که اکرام همه علما یک واجب وحدانی است ،خوب مفهوم این جمله این میشود که إذا لم یجئ زیدٌ لم یجب اکرام جمیع العلما ،اکرام همه علما واجب نیست که خوب واجب نبودن اکرام همه علما با این سازگار است که بعضی از علما اکرامشون واجب باشد یا واجب نباشد به اصطلاح سلب العموم استفاده میشود نه عموم السلب ، این در جایی که متعلق جزاء شرط ما عام مجموعی باشد خوب مساله تقریبا واضح است مگر روی یک مبنای خاصی که در مفهوم هست اگر کسی مفهوم گیری را به معنای ظهور شرط در علیّت تامه شرط برای جزاء استفاده کرده باشد اینجا گفتن اگر شرط ظهور داشته باشد در اینکه شرط علت تامه هست برای جزاء، گفتن ظاهر این قضیه این هست که شرط علت تامه منحصره بر جزا هست ، بر تمام اجزاء جزا هست ،فرض کنید اگر من گفتم من به تنهایی این خانه را ساختم ظهرش این است که همه اجزاء این خانه را من به تنهایی ساختم وکسی با من شریک نشده است ،میگن اگر قرار باشد غیر از مجیئ زید علت دیگه ای هم وجود داشته باشد برای وجوب بعضی از اجزاء معناش این است که در وجوب آن جزء خاص هم مجیئ زید دخالت دارد هم آن شیئ خاص دخالت دارد، و این خلاف ظهور قضییه شرطیه است حالا میخواهم مفصل بحث کنم فقط یک اشاره اجمالی کنم که به نظر میرسد آن مبنای قضیه ناتمام است سابقا ما گفتیم دلیلی نداریم که شرط خودش باید علت تامه جزا باشد آنچیزی که از منطوق جمله شرطیه از ثبوت عند الثبوت استفاده میشود آن این هست که هروقت شرط تحقق پیدا میکند علت تامه معنا هم تحقق داشته باشد و این معنا سازگار هست با اینکه شرط ملازم با علت تامه باشد و در اینجور موارد هم ولو نسبت به بعضی از اجزاء، شرط جزء العله میشود ،این جزء العله ای هست که با علت تامه ملازم هست و منافاتی با آن معنایی که اساسا مبنای بحث ما هست که علیت تامه شرط برای جزا را از او نتیجه گرفتیم با او منافات ندارد ،این بحثهاش سابقا گذشت وشبیه آن بحثها دوباره اینجا میاد، به نظر میرسد حتی آن مبنا هم در جای خودش تمام باشد در ما نحن فیه نمیتوانیم به آن معنا تمسک کنیم ، اشکال خاصی دارد که به دلیل آن اشکال آن مبنای کلی هم تمام باشد این مبنا تمام نیست، حالا چون اصل این مبنا ، خیلی مبنای درستی نیست و تکیهء اصلی ما در مفهوم شرط کمتر کسی است که به این مبنا تمسک میکند این است که از این بحث میگذریم،پس بنابراین در مساله عام مجموعی اگر متعلق جزا باشد یک مبانی متعارفی که تکیه عمده ما بر آن هست ،که درواقع دو تا مبنا مبنای اصلیی هست که بیشتر ما روی این دوتا مبنا تکیه میکنیم، یکی مبنای شهید صدر که میگن ظهور جمله شرطیه این هست که نسبت توقفیه وجود دارد ،یک بیان دیگه بیانی که ما خودمان به آن تکیه داشتیم که بخاطر اطلاقات مقامیه خاصه است قرائن ختصه باید باشد و در واقع انکار میکردیم اصل ظهور عام مفهوم شرط را ، دیگه هر دوی این مبنا ها وقتی عام مجموعی جزا باشد وجهی ندارد که مفهومش عموم سلب باشد ، وسلب عموم مفهومش هست و این تقریبا واضح است ، بحث عمده در جایی هست که متعلق جزاء ما عام استغراقی باشد ، عام مجموعی تفاوتش با استغراقی این هست که عام مجموعی حکم روی اجزا انحلال پیدا نمیکند یک حکم وحدانی است ولو یک نوع وجوب ضمنی هم روی اجزا برود ولی آن وجوبات هم مستقلّ نیستند به خلاف عام استغراقی اگر میگیم اکرم کل عالمٍ این به منزله این است که بگیم اکرم زیدا ، بکرا ،عمرا ، خالداً به منزله اکرامات عدیده ای هست که گفته شده است پس بنابراین اینجا هست که مجال بحث مفهوم شرط است ،خوب در واقع بحث این هست که إذا جاء زیدٌ فاکرم کل عالمٍ این انحلالی که در جانب منطوق هست آیا این انحلال را هم در جانب مفهوم باید در نظر بگیریم ، اگر در نظر بگیریم معنای جمله عموم السلب میشود، در واقع إذا جاء زید فاکرم کل عالم معناش این میشود إذا جاء زیدٌ فاکرم زیدا وعمرا و خالدا و...،که مفهومش این میشود که إذا لم یجئ زیدٌ لم یجب اکرام زید ولا عمرٍ ولا بکرٍولا.... ،که تمام این وجوبات انحلال یافتهء از او نفی میشود ،به منزله قضایای عدیده ای هستند که نسبت به تک تک اینها باید مفهوم گیری کنیم، مفهوم گیریش میشود عموم سلب، این اصل صورت مساله .این بحث از زمان مرحوم حاج شیخ محمد تقی صاحب حاشیهء معالم ، هدایة المسترشدین مطرح شده است ، ایشان میگویند که مفهومش سلب العموم هست که سلب العموم تنها ازش سالبه جزئیه درمیاد، مرحوم شیخ انصاری ایشان قائل است که عموم السلب هست که ازش سالبه کلیه در می آید ، مرحوم شهید صدر اینجا اینطوری مطرح نمودند بحث را که ثبوتا سه احتمال وجود دارد اینها را ما طرح میکنیم بعد میخواهیم ببینیم اثباتا کدام یک از این احتمالات از دلیل استظهار میشود، ایشان میفرمایند که گاهی اوقات جزاء ما که معلق ما هست ، تعلیق شده بر شرط ، آن جزاء ما نفس صفت عموم هست گاهی اوقات جزاء ما افراد عام هست ، توضیح ذلک در تقسیم بندی اولیهء ایشان آن این است که گاهی اوقات ما عموم را به نحو استقالالی ملاحظه اش میکنیم فرض کنید میگیم اذا جاء زید فاکرم کلّ عالمٍ معناش این است إذا جاء زیدٌ فعموم اکرام العلماء ثابت ،کأن اذا جاء زید فاکرم کل عالم به جاش اینطوری بگذارید فعموم کل علماء الثابت ، در واقع آنچیزی که جزاء ما هست عموم خودش مستقلا ملبوس است ، به نحو استقلالی تکیه ما در جزا روی صفت عموم است ، حالا اگر به جای فاکرم کل عالم اساسا خود عموم را محمول قرار بدهیم ، اذا جاء زید فاکرام العلما عامٌ یا فعموم اکرام العلما ثابتٌ، خوب اینجا در واقع معناش این است که تکیه ما روی عموم است، مفهوم جمله این میشود که این صفت عموم در فرض عدم مجیئ زید ثابت نیست ، نفی صفت عموم با این سازگار هست که بعضی از افراد علماء واجب الاکرام نباشند، دیگه ازش استفاده نمیشود که تمام علما منفی الوجوب هستند، عموم سلب استفاده نمیشود، یا موقعی هست نه ما فاکرم کل عالم میگیم نه در واقع آنچیزی که مدّ نظر هست اکرام علما هست ، ولی به جای اینکه ما صد تا قضیه به کار میبردیم اکرم زیدا ، اکرم بکرا، خالداً ...،آمدیم اختصار در تعبیر کردیم ، یک تعبیر اختصاری انتخاب کردیم که این تعبیر اختصاری جای صد تا قضیه را میگیرد یعنی گفتیم اکرم کل عالمٍ ، عنوان واحدی را موضوع حکم قرار دادیم که مرئات بر تک تک افراد هست ، صفت عموم اینجا ملحوظ استقلالی نیست، حالا در مورد این بعدا توضیح میدیم، پس بنابراین گاهی اوقات موقوف ما صفت عموم هست گاهی اوقات حکم تک تک افراد موقوف است، یعنی گاهی اوقات صفت العموم جزاء هست ، گاهی اوقات جزا وجوب الاگرام جزا هست ، د رنوع اول خود وجوب مضاف الی عموم است ، عموم وجوب الاکرام جزاء ما قرار میگیرد ، إذا جاء زیدٌ یکون عموم وجوب الکرام ثابتٌ محققٌا ، جزاء ما عموم وجوب اگرام است ، گاهی اوقات جزائ ما خود وجوب اکرام است ، حالا اگر جزا خود وجوب اکرام باشد نه عموم وجوب اکرام این را ایشان میفرماید دوگونه میشود ملاحظه کرد یک موقعی آن اکرام علما را با وجودی که اینها به نحو انحلالی هستند ولی تمام اکرامات را به منزله اکرامات وحدانی در نظر میگیرید ، این منافاتی با انحلال هم ندارد، با وجودی که منحل هم میشود به عدد اجزاء تمام افراد اکرام علما را به منزله یک اکرام وحدانی کأنّ در نظر میگیریم این هم یک احتمال ، یا نه ملاحظه وحدت را نمیکنیم ، همان تکثّری که ذاتا اکرام علما هم متکثر هست همان را قرار میدهیم ، پس بنابراین سه احتمال شد 1- محمول ما که موقوف بر شرط است صفت العموم باشد 2- محمول ما ذات عام باشد آن اکرامات عدیده باشد، بدون ملاحظه وحدت بین آن اکرامات، گاهی اوقات محمول ما اکرامات اکرام العلما باشد با ملاحظه وحدتی که بین این اکرامها ما ملاحظه میکنیم، بعد ایشان میایند در مقام اثبات، یکسری بحثهایی دارد این وسط آنها را حذف میکنم وواردش نمیشوم، ایشان در مقام اثبات بحث کردند، میفمایند که تحقیق این هست که درآن اداتی که دلالت بر عموم میکند گاهی اوقات اسمی است گاهی اوقات ادات حرفی است، دال بر عموم گاهی اوقات خودش اسم است مثل کلّ ،جمیع، یک موقعی میگیم اکرم کل عالمٍ ، یک موقع میگیم اکرم جمیع العلما، اینها اسم هستند،خوب اسم که شد ملحوظ استقلالی ، یک موقعی هست اینها حرف است اکرم العلما میگیم ، العلما که الف و لام الف و الم استغراق هست و دال بر عوم هست، یا مثلا جمله سالبه را در نظر بگیرید آن طرفش اگر گفتیم اذا جاء زید فلاتکرم احدا، این دلالت جمله بر عمومیت به خاطر اینکه متعلق جمله ما طبیعت است سلب طبیعت به سلب جمیع افراد هست ما در وقاع اینجا به حکم عقل در واقع فهمیدیم ، این هم به همان منزله حرف هست، نکته اصلی حرف بودن نیست آن این است که آن عمومیت را ما میتوانیم ، یعنی در واقع یک اسمی هست که دال بر آن عمومیت باشد یا ندارد، ایشان میفرماید که اگر دال بر عموم اسم باشد آن دیدگاه اول استظهار میشود ، آن سه تا دیدگاه ثبوتی که بود که موقوف صفت العموم هست یا موقوف ذات عام هست با لحاظ وحدت یا ذات عام بدون لحاظ وحدت،ایشان میخواهن بگن که اثباتا کدام یک از اینها را ما میتوانیم استظهار بکنیم ،اگر قرینه خاصی بر خلاف نباشد،ایشان میگن اگر کل و جمیع آنجا دال بر عموم باشد مطلب اول استظهار میشود چون کل و جمیع دال بر عموم هستند ،اما اگر دال بر عموم حرف باشد مثل اذا جاء زید فاکرم العلما یا این را ایشان ندارند من اظافه میکنم یا به قرینه عقلیه باشد به خاطر این است که متعلق جمله ما طبیعت محمله هست و نفی طبیعت محمله به نفی جمیع افرادش است، آن هم حکم همین را دارد طبیعتا شما نمیتوانید صفت عموم را معلق قرار بدهید، موقوف بدانید، نفس عام موقوف هست وقتی نفس عام موقوف بود خوب حالا احتمال اول منتفی میشود، از آن دو تا احتمالها احتمال دوم و سوم کدام احتمال، ایشان میگه اصل این هست که ملاحظه وحدت نشده باشد ، ملاحظه وحدت بین آن وجوبات نیاز به یک مؤونه زائده دارد و بنابراین ما میتوانیم فرضیه دوم از این فرضیات را استظهار کنیم، خوب این فرمایش مرحوم شهید صدر،بحث ثبوتی حالا نمیخواهیم بحثی بکنیم همان بحث اثباتی شاید روشن باشد نکات بحث ثبوتی، ما حالا میایم روی بحث اثباتی تکیه میکنیم ، اینکه ایشان فرمودند اگر دال بر عموم اسم باشد فرضیهء اول استظهار میشود که و موقوف صفت عموم است ، اینجا یک کلامی در تقریرات میرزای شیرازی وارد شده که آن بحث جالبی دارد ،ایشان میفرمایند که ادواتی مثل کلّ و جمیع ، را شما یک موقعی صور قضیه تلقی میکنید یک موقعی محمول قضیه تلقی میکنید ريال بین این دو ملاحظه فرق هست، ببینید من اول مطلب ایشان را توضیح بدهم تا بعد تطبیق کنیم بر مورد، شما وقتی میگید کل انسان ناطق موضوع شما انسان است ، محمول شما ناطق است ، این( کل )این وسط چکاره است ، این کلّ صور قضیه است، صور قضیه یعنی بیانگر کمیّت موضوع است یعنی بیان میکند که این ناطقی که روی انسان حمل میشود ،روی چه مقداری از انسان، روی همه انسانها حمل میشود، صور خودش ملحوظ استقلالی نیست ، صور قضیه حالت مفوّر را روشن میکند ، یعنی کمیّت مصوّر با صور تعیین میشود، صور خودش طرف نسبت نیست ، نسبت بین انسان و ناطق است ولی این طرف نسبتها چه مقدار و چگونه هستند با صور روشن میشود، صور حالت موضوع و محمول هست، و این فرق دارد یک موقعی شما میگید که الانسان ، این را موضوع قرار میدهید ؛ محمول را این شکلی میکنید میگید الانسان عام فیه النطق، انسان ناطقیّت درش عمومیت دارد ، الانسان عام الناطقیّت ، این عام محمول شما است ،ناطقیت متعلق محمول است ، اگر گفتید الانسان عام الناطقیت اینجا عام محمول است ، حمل میشود بر انسان ، ملحوظ استقلالی طرف نسبت است ولی اگر گفتید کل انسان ناطق اینجا کل خودش ملحوظ استقلالی نیست ، کل صور است، ادواتی مثل کل و جمیع ظاهر در صوریّت هستند نا ظاهر این هستند که خودشان طرف نسبت هستند ،بین این دوتا جملهء کل انسان ناطق و الانسان عام الناطقیه ، فرق مفهومی وجود دارد ، کل انسان ناطق معناش این هست که ما ناطقیت را بر انسان حمل میکنیم ، ولی چون ناطقیتی که بر انسان حمل میشود میتواند به انحاء مختلف باشد میتواند بر بعضی از انسانها حمل بشود به همه حمل بشود، کلّ تعیین میکند نحوهء حمل را ، کل در واقع حالت موضوع یا محول را تعیین میکند ، گاهی اوقات جزء المحمول هست حالا در این مثالی که عرض کردم موضوع است گاهی اوقات اینجا میگیم الانسان یجب اکرام کل ما یرتبط به ممکن است کل قسمتی از محمول باشد ، کلّ در واقع گاهی اوقات خودش ملحوظ هست آن خلاف وضع است ، کل و جمیع اینها دلیل بر صوریت دارد،معنای صور این هست که خودشان ملحوظ استقلالی نیستند، در واقع حالت شیئ دیگر را میخواهند بیان کنند، حالا تطبیق این مطلب بر ما نحن فیه ، در ما نحن فیه میگیم اذا جاء زید وجب اکرام العلماء ، جزای ما وجوب هست ، عموم جزا نیست، این بسیار خلاف ظاهر هست که ما جزا را عمومیت قرار بدهیم بگیم اذا جاء زید کان وجوب الاکرام عامّا ، یعنی جزاء ما عمومیت ملحوظ استقلالی باشد خلاف ظاهر است، ظاهر این قضایا این هست که کلی که در متعلق محمول اخذ شده است به نحو صور هست، پس بنابراین اینجا کلّ فقط کمیّت آن وجوب اکرام را تعیین میکند که آن وجوب اکرام روی چه مقدار انسان رفته است ،عالم رفته ، آن دیدگاه اول بسیار دیدگاه خلاف ظاهری است و هیچ فرقی نیست بین اینکه کل با ادات اسمیه استفاده بشود یا با ادات حرفیه؛ همه اش ظهور دارد، حتی با ادات اسمیه هم ظهور در صوریت دارد نه در اینکه خودش ملحوظ استقلالی است ، حالا ادامه بحث و قسمت دوم کلام ایشان که اختلاف اصلی که مرحوم شیخ نصاری و حاج شیخ محمدتقی با پذیرفتن این نکته که صوریت دارد تازه بحث را آغاز کردند، این دو احتمالی که مطرح شده آنها بعد از پذیرش این حرفها است که این را فردا بحث میکنیم.